

## شفاعت و توهمات وهاپیت (5)

## شفاعت و توهمات وهابیت (5)

عدم دقت کافی، و شیوه ظاهر انگاری در آیات قرآن، و از سوپی عدم بهره مندی از شناخت صحیح مساله شفاعت، و عدم دقت کافی در تبیین موضوعی و محتوایی آیات قرآن توسط وهابیان، باعث گشته که این فرقه انحرافی مساله شفاعت را زیر سوال ببرد و منکر آن شود. چرا که معتقدند قرآن کریم شفاعت را فقط از ناحیه خدای متعال دانسته و هر گونه حق شفاعتی را از اولیاء و انبیاء الهی سلب می کند. در مقاله حاضر با بحث و بررسی برخی از این آیات، در ذیل آیات، اشتباهات تفسیری و تاویلی وهابیت را مورد مطالعه قرار می دهیم.

### تمسک وهابیت به قرآن در نفی شفاعت

وهابیان با استفاده از آیات قرآن کریم به دنبال نفی مساله شفاعت جویی از اولیاء خدا و انبیاء الهی هستند چرا که معتقدند قرآن کریم شفاعت را فقط از ناحیه خدای متعال دانسته و هر گونه حق شفاعتی را از اولیاء و انبیاء الهی سلب می کند.

از این رو برآند تا با بهره گیری از آیات قرآن کریم به نتایج و مقدماتی دست یابند تا بدین واسطه منطق خویش را در نفی مساله شفاعت و منافات آن با توحید، مستحکم تر سازند. در این راستا شیوه ظاهر انگارانه و مغرضانه آنان در طرح برخی آیات این شائبه را در ذهن هر مخاطب ناآگاهی ایجاد می کند که مساله شفاعت بر خلاف نص صریح قرآن است. از این رو در این مجال به بحث و بررسی برخی از این آیات پرداخته و در ذیل آیات، اشتباهات تفسیری و تاویلی وهابیت را مورد مطالعه قرار می دهیم.

وهابیت و تمسک به ادله و اشکالات قرآنی در نفی شفاعت

1- وهابیان معتقدند که کلام خدای متعال در آیه شریفه ذیل دلالت بر آن دارد که انبیاء و اولیاء از دنیا رفته، هیچ سود و زیانی را نمی توانند به انسان برسانند و فرآیند شفاعت جویی از آنان کاری لغو و بیهوده است. چنانکه ظاهر این آیه شریفه بدان دلالت دارد: "قل لا املک لنفسی نفعاً و لا ضرراً إلا ما شاء الله..." (1)

بگو: "من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد (و از غیب و اسرار نهان نیز خبر ندارم، مگر آنچه خداوند اراده کند) و اگر از غیب با خبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می کردم، و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی رسد من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده ام برای گروهی که ایمان می آورند! (و آماده پذیرش حقند).

ابتداً به نظر می رسد با توجه به آنچه در این آیه آمده، طلب شفاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مفاد آیه منافات دارد! اما با دقت در آن متوجه خواهیم شد که آنچه این آیه کریمه در صدد بیان آن است، اثبات توحید افعالی و نفی استقلال پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خداوند در وجود و سایر شؤون وجودی است، بنابر این هیچ گونه منافاتی با آیاتی که فاعلیت یا شفاعت و... را با اذن و اراده الهی، به خود آن بزرگوار نسبت می دهد و ما را به مراجعه به اولیاء الله از جمله پیامبر (صلی الله علیه و آله) امر می نماید، ندارد؛ زیرا شفاعت بسان سایر افعال ایشان، در طول فاعلیت خداوند و با اذن و اراده او است.

در واقع، پیامبر (صلی الله علیه و آله) با این کریمه و امثال آن، داعیه الوهیت یا ربوبیت را از جانب خویش منتفی می داند. بر خلاف مسیحیت و غالیان که قایل به الوهیت مسیح (علیه السلام) و امام علی (علیه السلام) هستند، یا آنان که صاحبان کلیسا را ربّ خود گرفته و بیانات آنها را بر حکم خداوند ترجیح می دهند و... بنابر این، گر چه ما مأمور به مراجعه به این بزرگواران و احترام به ایشان هستیم، لکن هرگز نباید ایشان را تا مقام الوهیت یا ربوبیت بالا برده و هم طراز خداوند قرار دهیم. به علاوه ما موظفیم از سیره ایشان درس گرفته و وجود و کمالات وجودی خود را عطیه الهی بدانیم، تا دچار غرور و استکبار نشویم.

وهابیان معتقدند که کلام خدای متعال در آیه شریفه ذیل دلالت بر آن دارد که انبیاء و اولیاء از دنیا رفته، هیچ سودو زیانی را نمی توانند به انسان برسانند و فرآیند شفاعت جویی از آنان کاری لغو و بیهوده است. چنانکه ظاهر این آیه شریفه بدان دلالت دارد: "قل لا املک لنفسی نفعاً و لا ضرراً إلا ما شاء الله ..."

علاوه بر این آیه شریفه آیات مشابه دیگری نیز (2) وجود دارد که صرفاً گویای عدم استقلال در وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و وقتی که از شخص اول عالم امکان این استقلال نفی می شود، نفی آن از سایر انسان ها و بالتبع از سایر موجودات، اولی خواهد بود.

از سویی دیگر، این آیه تفسیری است برای آیاتی چون 64 و 79 و 80 سوره مبارکه آل عمران که ادعای الوهیت و ربوبیت را از جانب پیامبران راستین الهی منتفی و مردم را از این که قایل به این امر شوند، نهی نموده است. در این جا به جای این که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خود را فاعل و مالک و صاحب اختیار مطلق و مستقل از خداوند معرفی نماید و داعیه الوهیت یا ربوبیت بر مردم را بنماید، تمام شوون وجودی خود را متعلق و وابسته به خداوند می داند و ذکر نفع و ضرر از باب نمونه و به جهت شاخص بودن این دو در فعالیت های انسان است؛ زیرا هدف اغلب انسان ها در کلیه فعالیت هایشان، جلب منفعت و دفع ضرر از خویش است نه چیزی دیگر و الاً تمامی شوون وجودی همه موجودات و تمامی فاعلیت و کمالات آنها، از جانب خداوند است نه فقط جلب منافع و دفع ضررها.

2- از جمله آیات دیگری که وهابیان از آن به عنوان شاهد مثال استدلال خویش در مساله شفاعت بهره می جویند، آیه شریفه "فلاتدعو مع الله احداً" (3) می باشد. این گروه با استناد به آیه شریفه مدعیند که هرگونه خواندن، و دعوت غیر خدا شرک است. غافل از اینکه آنچه که در مساله نهی دعوت غیر خدا که به شرک می انجامد، مطلق دعوت نیست. چرا که اگر چنین بود باید همه انسانها از آدم تاکنون که زنجیروار با هم زندگی می کنند و از همدیگر درخواستهایی دارند، مشرک باشند. مراد از این آیه شریفه، نهی از پرستش غیر خداست که فراز گذشته این آیه؛ یعنی "المساجد لله" نیز بر این حقیقت، گواهی میدهد. آنچه در این آیه مورد نظر است، آن است که در عبادت، غیر خدا هم عرض خداوند قرار داده نشود. چنانکه فراز دیگری از قرآن کریم در آیه شریفه: "انّ الذین تدعون من دون الله" (4) نیز گویای همین مطلب بوده و بر این منطق استوار است. بر این اساس می توان دریافت، آنچه که به انحراف و برداشتن نامناسب وهابیان از آیات شریفه قرآن دامن زده است، ظاهر انگاری در آیات قرآن و عدم تشخیص مرزهای آیات الهی از یکدیگر می باشد.

3- عبارت " و لن تجد لسنة الله تبديلاً" (5) در قرآن کریم، این توهّم را برای وهابیان به وجود آورده که در سنت اعطای عذاب و ثواب پروردگار در روز قیامت، هیچ استثنایی وجود ندارد و اعتقاد به شفاعت، بر خلاف آموزه های قرآن، استثناء قائل شدن در قانون خداست، و این نوعی و تبعیض و بی عدالتی است و حال آنکه قانونهای خدا کلی و لا یتغیّر و استثناء ناپذیر است، و قبول این استثناء با علم ذاتی و ازلی خداوند ناسازگار است. این شبهه نیز در مساله " بداء" نیز

به چشم می خورد و می توان از آن به عنوان نوعی همخوانی میان شبّهات مساله بداء و شفاعت تعبیر نمود. از این رو در پاسخ به این شبّه قرآنی ناگزیر به طرح مساله بداء پرداخته و پاسخ به شبّه مستفاد از آیه شریفه را در ذیل پاسخهای داده شده به مساله بداء، بیان می کنیم.

بداء در لغت به معنای ظهور کامل یک چیز است. (6) اگر انسان چیزی را نداند و سپس بر او آشکار شود و رای و نظرش دگرگون شود، می گویند که بر او بداء حاصل شده است. استعمال این معنا بر خداوند متعال جایز نیست زیرا مستلزم تغییر در اراده و علم او خواهد بود و وجود تغییر به هر نوع و شکل در ذات خداوند محال است. با این همه، برخی از علمای سنی بداء را انکار نموده اند از آن جهت که معنای آن را به درستی درک نکرده و پنداشته اند بداء با علم ذاتی و ازلی خدا در تعارض است. چنانچه فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه "يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ" (7)؛

"خداوند هر چه را بخواهد" محو" و هر چه را بخواهد" اثبات" می کند، و "ام الكتاب" نزد او است.

می گوید:

"قالت الرافضة: البداء جائز على الله تعالى و هو ان يعتقد شيئاً ثم يظهر له ان الامر بخلاف ما اعتقده و تمسكوا فيه بقوله: يمحو الله ما يشاء و يثبت" (8)

"شیعه معتقد است که بداء در مورد خداوند ممکن است و حقیقت بداء نزد آنها این است که خداوند به چیزی اعتقاد پیدا کند و سپس معلوم شود که واقع بر خلاف اعتقاد او است. و برای اثبات این مطلب به آیه "يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ تَمَسُكُ جَسْتَه اَنْد." "

سپس فخر رازی اضافه می کند این عقیده باطل است زیرا علم خدا از لوازم ذات او است، و آنچه چنین است تغییر و تبدل در آن محال است. و این به نوعی به همان اشکال مندرج در مساله شفاعت بر می گردد که همانا تغییر ناپذیری سنت الهی است. این در حالیست که معنای اصطلاحی بداء عبارت است از تغییر در قضا و قدر غیر حتمی، و با آنچه مانند فخر رازی از آن تعبیر می کنند، متفاوت است. برای روشن شدن این تعریف ذکر چند مقدمه لازم است:

الف: خداوند از اول به همه حوادث ریز و درشت جهان هستی عالم می باشد. این چنین نیست که چیزی اول بر خداوند مخفی بوده و او نسبت به آن چیز جاهل بوده باشد سپس بر آن چیز عالم شود. دلیل این مطلب آیات و روایات فراوان و ادله عقلی می باشد؛ در قرآن کریم می خوانیم: "انّ الله لا يخفى عليه شيء فى الارض و لا فى السماء" (9) "هیچ چیز در زمین و آسمان بر خداوند مخفی نیست."

ب: تقدیر الهی درباره انسان بر دو نوع است:

\* تقدیر محتوم و قطعی، که به هیچ وجه قابل تغییر نیست حتی با دعا یا صدقه یا کارهای خوب و بد، مثل تقدیر خداوند بر اینکه هر انسانی خواهد مرد؛ "كلُّ نفسٍ ذائِقَةُ الموتِ" (10) "هر انسانی طعم مرگ را می چشد."

\* تقدیر معلق و مشروط، که با فقدان برخی شرایط، دگرگون می شود و تقدیر دیگر جایگزین آن می گردد، مثل تقدیر خداوند بر اینکه مریضی در وقت خاصی می میرد که این تقدیر قطعی نیست زیرا در صورت مداوا یا دعا یا صدقه دادن برای شفای این مریض، تقدیر جدیدی برای وی که همان شفا یافتن و طول عمر او خواهد بود، معین می شود. در روایات نیز این دو تقدیر به صورت صریح ذکر شده است، امام باقر(علیه السلام) می فرمایند: "من الأمور أمور محتومه كائنه لا محاله، و من الأمور أمور موقوفه عند الله، يقدم فيها ما يشاء و يمحو ما يشاء، و يثبت منها ما يشاء" (11) "برخی امور، حتمی اند که ناگزیر موجود خواهند شد. برخی امور دیگر، در نزد خدا

موقوف اند که خدا با مشیت خود، برخی از این امور را مقدم می کند، برخی دیگر را از بین می برد و برخی دیگر را موجود می سازد.

چنانچه قبلا ذکر شد بدهاء در مورد تقدیر دوم یعنی تقدیر غیر قطعی واقع می شود.

ج: خداوند دارای قدرت و سلطه مطلق بر هستی است و هر زمان خواست می تواند تقدیری را جایگزین تقدیر دیگر سازد؛ در حالیکه به هر دو نوع تقدیر، علم قبلی داشته، و هیچگونه تغییری نیز در علم وی راه نخواهد یافت. زیرا تقدیر نخست چنان نیست که قدرت خدا را محدود ساخته و توانایی دگرگون کردن آن را از او سلب کند. به دیگر سخن، خلاقیت و آفرینش گری و اعمال قدرت از جانب خداوند، استمرار داشته و به حکم "کل یوم هو فی شان" (12) وی از امر آفرینش فارغ نگشته و کار آفرینشگری همچنین ادامه دارد.

نتیجه اینکه خداوند بر اساس قدرت گسترده، سلطه مطلقه، و دوام و استمرار خلاقیت می تواند هر زمان بخواهد در مقدرات انسان، از عمر و روزی و غیره، تحول ایجاد کرده و مقدری را جایگزین مقدر قبلی نماید، و هر دو تقدیر قبلا در امر کتاب به ثبت رسیده است.

د: اعمال قدرت و سلطه از سوی خداوند، و اقدام وی به جایگزین کردن تقدیری جای تقدیر دیگر، بدون حکمت و مصلحت انجام نمی گیرد، و بخشی از قضیه، در گرو اعمال خود انسان است که از طریق اختیار و برگزیدن و زندگی شایسته یا ناشایسته، زمینه دگرگونی سرنوشت خویش را فراهم سازد. فرض کنیم انسانی، خدای ناکرده، حقوق والدین و بستگان خود را مراعات نمی کند. طبعا این عمل ناشایست او در سرنوشت او تاثیر ناخوشایندی خواهد داشت. حال اگر در نیمه زندگی از کرده خود پشیمان گشته و از آن پس به وظایف خود در این باره اهتمام ورزد، در این صورت زمینه دگرگونی سرنوشت خود را فراهم کرده و مشمول آیه "یمحوا الله ما یشاء و یثبت" خواهد گشت. این مطلب در عکس قضیه نیز حاکم است.

شفاعت به عنوان عاملی از مقدرات و مصالح خدای متعال، می تواند تقدیر غیر قطعی انسان را تحت تاثیر قرار داده، و به واسطه وجود زمینه مثبت در فرد گناهکار، گناهان او را بخشیده و تقدیری بهتر از آنچه که هست را برای او رقم زند

با توجه به مطالب فوق بدهاء بدین معنا است که اعمال خوب یا بد انسان در سرنوشت و مقدرات غیر حتمی او تاثیر می گذارد و منشا تحولاتی در زندگی انسان می گردد، نیازمندی و توانگری، بیماری و سلامتی، کوتاهی و بلندی عمر، حوادث تلخ و شیرین، همگی از کارهای نیک و بد انسان تاثیر می پذیرد. و اینکه در روایات فراوانی به انجام کارهای خوبی که آثار مثبت و سازنده ای در حیات انسان دارند مانند دعا، صدقه، صلح ارحام و اجتناب از کارهای بدی مانند ظلم بر افراد، اذیت والدین و قطع رحم که آثار ناگواری در زندگی انسان دارند، تاکید بسیار شده، موبد همین مطلب است. و اعتقاد به تاثیر کارهای خوب یا بد در زندگی انسان، همان اعتقاد به بدهاء است. در مساله شفاعت نیز همین معنا وارد است. چرا که شفاعت به عنوان عاملی از مقدرات و مصالح خدای متعال، می تواند تقدیر غیر قطعی انسان را تحت تاثیر قرار داده، و به واسطه وجود زمینه مثبت در فرد گناهکار، گناهان او را بخشیده و تقدیری بهتر از آنچه که هست را برای او رقم زند.

**نتیجه:**

در نتیجه آنچه در این مجال به شما خواننده گرامی تقدیم شد، روشن گشت که عدم دقت کافی، و شیوه ظاهر انگاری در آیات قرآن، و از سوپی عدم بهره مندی از شناخت صحیح مساله شفاعت، و عدم دقت کافی در تبیین موضوعی و محتوایی آیات قرآن نزد وهابیان، اشتباهاتی از این دست را پدید آورده که به زعم این گروه قرآن کریم در نفی مساله شفاعت با آنان همخوانی

داشته و مهر تایید خویش را به ادعاهای باطل آنها پیرامون مساله شفاعت می زند. غافل از آنکه اگر در آیات قرآن دقت و بررسی دقیقی انجام شود، این نکته بر همگان آشکار خواهد شد که مسائلی نظیر شفاعت و بداء در بطن خویش دارای دلایل متقنی است که نه تنها با قرآن کریم منافات نداشته، بلکه همخوانی مفهومی و روشی جالبی را با آیات قرآن کریم دارد، که در این گفتار تا حدودی بدان پرداخته شد.

#### پی نوشت ها

- 1- سوره اعراف، آیه 188
- 2- سوره انفال، آیه 8- سوره یونس، آیه 49
- 3- سوره جن، آیه 18
- 4- سوره اعراف، آیه 194
- 5- سوره فاطر، آیه 43
- 6- معجم مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ماده بدا
- 7- سوره رعد، آیه 39
- 8- مفاتیح الغیب، ج 19، ص 52
- 9- سوره آل عمران، آیه 5
- 10- سوره انبیاء، آیه 35
- 11- التفسیر عیاشی، ج 2، ص 217
- 12- سوره الرحمن، آیه 29